



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



23 جولای 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352

توضیح مختصر خدمت کسانیکه درباره محمد داؤد و کودتای او

نظرانتقادی دارند و میگویند:

1 - محمد داؤد شخص خودخواه و تشنه قدرت بود و برای همین هدف کودتا کرد!

اگر این گفته حقیقت داشته باشد، این سؤال مطرح میشود که آیا بهترین فرصت برای کودتا همانا بعد از توشیح قانون اساسی 1343 و انفاذ آن با در نظر داشت ماده 24 آن قانون نبود؟ در آنوقت محمد داؤد هم در صف نظامیان بالا رتبه و هم در بین شخصیت های نخبه ملکی طرفداران زیاد داشت و هنوز سردار عبدالولی به حیث رقیب خانودگی او قدرت خود را در اردو و غیر مستقیم در امور ملکی طرفداران و تصفیه طرفداران محمد داؤد را بخصوص در اردو رویدست نگرفته بود. محمد داؤد آنوقت میتوانست به سهولت به دلیل موجودیت ماده 24 تبعیضی قانون اساسی که هدف آن مشخصاً بیرون کشیدن نقش شخص او را در امور سیاسی کشور در محتوی داشت، به کودتا اقدام ورزد. ولی او اینکار را نکرد، بر عکس با تحمل و از خودگذری و برای حفظ سلامت روابط خانوادگی، گوشه انزوا را در پیش گرفت. با آنکه او در طول مدت دوره عزلت شاهد بی ثباتی های سیاسی و بی نظمی های ناشی از فعالیت های روزافزون جناح های سیاسی ایدئولوژیک چپ و راست افراطی در کشور بود، خاموشانه اوضاع را زیر نظر داشت، بدون آنکه به فعالیت مشهود و علنی دست یازد.

2 - «صدارت شفیق، زنگ خطر به گوش سردار و ناقوس مرگ زوال نفوذ شوروی در افغانستان بود!»

جای شک نیست که موسی شفیق شخص بادرایت، فعال و صاحب جرأت بود که میتوانست با وجود مشکلات عدیده در طول زمان از عهده امور به خوبی بدر شود. اما کسانیکه فکر میکنند محمد داؤد بعد از آنکه موسی شفیق به صدارت رسید، تصمیم به کودتا گرفت، این ادعا نادرست است، زیرا تصمیم به کودتا در اواخر 1349 و اوایل 1350 (اوایل سال 1971) وقتی اتخاذ گردید که بحران روبه تزاید سیاسی در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر به اوج خود رسیده بود و کارشکنی یکی از کسانیکه میخواست متعاقباً به مقام صدارت مقرر شود حتی اجرای امور را برای این مقصد در حال تعلیق قرار داده بود تا در دوره بعدی به منصفه اجراء گذاشته شود، در حال پیشرفت بود و خطر کودتا ها را چه در حلقه خاندانی و چه در حلقه ایدئولوژیک سیاسی بیشتر از هر وقت دیگر محتمل ساخته بود. اعلیحضرت نیز این وضع را به خوبی درک کرده و بنابراین تصمیم داشت با تشکیل یک حکومت مقتدر از ترکیب سه مشاور ارشد و معتمد خود و به تاسی از تجارب هشت سال گذشته، جریان را تاحدی به عقب برگرداند. این آرزومندی شاه به دلایل رقابت های ذات البینی مشاوران ارشد از یکطرف و مشکلات قانونی در ایجاد همچو ترکیب حکومت از طرف دیگر تحقق نیذیرفت و شاه ناگزیر شد کلید صدارت را بدست محمد موسی شفیق بسپارد، اما برای نجات از بحران سیاسی دیر شده بود و تلاش برای تغییر نظام از طریق کودتا در حال تدارکات مقدماتی بود. (شرح مزید در این باره در مبحث قبلی به استناد کتاب عبدالفعار فراهی ارائه شده است.)

نامه مشهور داکتر عبدالقیدم وزیر داخله اسبق عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر صدر اعظم حین ملاقات با مارشال شاه ولیخان دریغمان مبین یک چنین واقعیت است که نمیتوان از آن اغماض کرد. داکتر عبدالقیدم می نگارد که مارشال ضمن بیانات با لهجه خاص خود گفت: «والله بچی یم، ما خو وضع را همراهی این دموکراسی شما مردم

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

بسیار خراب می بینیم، خدا پرده همه را بکند..... بچی یم، شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند...»

داکتر عبدالقیوم می افزاید که: با بیان این جملات، مارشال قدم بقدم خود را برای ابراز مطلب اصلی نزدیکتر کرد و ضمن انتقاد بر دو فرزند دیگر خود، به تمجید از اهلیت و درایت عبدالولی جان پرداخت و گفت: «خداوند سر مملکت سختی را نیاورد، من کس دیگری را نمی بینم که علاج آنرا کرده بتواند... اگر در نتیجه این دموکراسی در مملکت "گدودی" [درهم برهمی] رخ میدهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیآوریم که مثل عبدالولی جان یک فرزند صالح و با جرأت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباهی نجات دهد... من شاید زنده نباشم، بچی یم این سخن من یاد تان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است... خدا کند که شما بحیث یک برادر کلان با وی کمک کنید...»

پس از شنیدن این سخنان مارشال، داکتر عبدالقیوم می نویسد: «گوشه‌ایم به اصطلاح جرنگ صدا کرد با خود گفتم این پیرسالخورده مطالب بس عمده و تکان دهنده را ابراز می نماید، مطالبی که نه تنها مبین پلان و پروژه تحت الضمیر خودش میباشد، بلکه از طرز تلقی و تفکر دیگر مراکز قدرت خاندانی نیز ترجمانی میکند که با این طرز افاده ساده خویش، شاید پالیسی اصلی خاندان را در مورد دموکراسی نوین بمن ابلاغ کرده باشد...» داکتر عبدالقیوم با شنیدن این مطالب می افزاید: «من توجه مارشال را به ماده 24 قانون اساسی جلب نمودم و هنوز جمله خود را تمام نکرده بودم که مارشال بیصبرانه به آن حمله نمود و گفت: "شما بچی یم بسیار پشت ماده 24 نگرید... خدا روزش را نیاورد، بسیاری ماده ها از بین خواهد رفت...» (برای شرح مزید به مختصر نامه مذکور که در مباحث قبلی این سلسله بیان گردید، مراجعه شود.)

3- کودتای محمد داؤد راه را برای کودتاهای دیگر باز کرد و در نتیجه ثبات و امنیت دیرینه را در کشور برهم زد!

وطن طی سالهای دهه دموکراسی تدریجاً با بی ثباتی سیاسی و از هم گسیختگی نظم امور چنان در معرض بحران قرار داشت که احتمال کودتا از جانب جناح های چپ و راست افراطی و در عین زمان احتمال کودتا از داخل خانواده سلطنتی، طوریکه در بالا ذکر شد، کاملاً متصور بود. در این حال محمد داؤد با شرایط بسیار دشوار ناشی از تجرید ده ساله از ارگانهای دولتی و با وجود نظارت جدی سردار عبدالولی برفعالیت های او، کوشید به هدف نجات کشور در کودتا پیش دستی کند و با کمک تعداد بسیار کم و آنهم صاحب منصبان خورد رتبه اردو، نه به تماس شخصی و مستقیم خودش، بلکه بوسیله چند معتمد کم نفوذ خود خطر بزرگ کودتا "یا تحت یا تابوت" را بدوش گیرد که احتمال ناکامی کودتا بیشتر از احتمال موفقیت آن بود. اما اینکه کودتا به سرعت موفق شد، دلیل آن کمتر ناشی از سازمان دهی کودتاچیان، بلکه بیشتر محصول خواب بردگی اولیای امور حکومت و مخصوصاً قوماندانهای ارشد قطعات نظامی کابل تحت قیادت سردار عبدالولی بود که کودتاچیان پایان رتبه و چند افسرانگشت شمار احتیاط اردو، همه را در خواب ناز غافلگیر کرد و هنگامی متوجه یک تحول عظیم تاریخی در ظرف پنج ساعت شدند که دیگر چاره ای جز تسلیمی حقارتبار نداشتند.

اینکه بعد از پنج سال برسر رژیم جمهوری چه آمد و چگونه نظم و ثبات با کودتای 7 ثور 1357 برهم خورد و عواقب ناهنجار را برای کشور و مردم بار آورد که آثار مصیبت بار آن تا امروز ادامه دارد، سؤال است که بررسی دلایل و انگیزه های آن در این مختصر نمی گنجد و اما همین قدر باید گفت که چرخش بزرگ محمد داؤد برای جلب کمک های اقتصادی جهت تحقق پلان انکشافی هفت ساله جمهوری از کشورهای غربی و کشورهای اسلامی و نیز برقراری روابط حسنه و پرتقاهم با کشورهای همسایه موجب شد تا دست شوروی از آستین گماشتگان شان بدرآید و با راه اندازی کودتای 7 ثور، افغانستان مستقل را زیر قیمومیت اتحاد شوروی و ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم قرار دهد.

4- کودتا یک عمل غیرقانونی است و رژیم های کودتایی فاقد مشروعیت میباشند!

جای شک نیست که کودتا یک عمل فرافقانونی است که وقتی در برابر تحقق آرمانهای یک تعداد راه های قانونی مسدود گردند، راه دیگر باقی نمی ماند، مگر اقدام توسل بالقوه یعنی کودتای نظامی. نگاهی به تعریف

کودتا (Coup d'etat) می‌رساند که کودتا تلاش غیرقانونی و آشکار بوسیله یک سازمان نظامی یا نخبگان دیگر حکومت است به مقصد برکناری رهبریت حاکم در یک کشور و تعویض آن با رهبران کودتا. البته کودتا اقسام و اشکال مختلف دارد که یکی آن کودتای خودی (self-coup) یاد میشود که یک رژیم نخست از طریق قانونی بقدرت میرسد و اما بعد از اتمام دوره معینه رژیم حاکم با استفاده از قوای نظامی به ادامه قدرت می پردازد. اگر از اشکال مختلف کودتا بگذریم، باید گفت که کودتا ها بعد از ختم جنگ جهانی دوم در بسا کشور های جهان حتی در یک کشور چندبار صورت گرفته و در اثر آن قدرت های حاکم جدید جای قدرت های حاکم گذشته را گرفته اند، چنانچه بین سالهای 1950 تا 2010 به تعداد 457 کودتا در جهان برپا شده که بیش از نصف آن موفقانه بوده است. بیشترین کودتا ها در اواسط سالهای 1960 به وقوع پیوسته و اما کودتاها با اثرات بسیار مهم در بین سالهای 1970 و اوایل 1990 به وقوع پیوسته که تعدادی از آنها بعد از ختم "جنگ سرد" بیشتر ماهیت دموکراتیک را به مقایسه سالهای قبل از جنگ سرد داشته است (برای شرح مزید دیده شود: ویکیدیا، زیر نام Coup d'etat)

کودتای 26 سرطان 1352 در افغانستان که منتج به تعویض نظام سلطنتی(شاهی) به جمهوری گردید، از طرق ذیل کسب مشروعیت کرد:

یک: ارسال استعفی نامه پادشاه از سلطنت 25 روز بعد از کودتا که در آن بصراحت آمده است: «برادرم جلالتماب رئیس جمهور! از موقعیکه خیر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم . مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم و وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم»

دو: استقبال مردم از این تحول متعاقب اعلام نظام جمهوری که از همان ساعات روز اول به بعد تا روزهای دیگر با شور شعف فراوان بطور گسترده نه تنها در کابل، بلکه در تمام افغانستان، بخصوص در شهرهای بزرگ کشور به راه افتید، نشانه ای بارز مشروعیت از جانب مردم محسوب میشود، چنانکه اعلیحضرت پادشاه سابق این موضوع را در متن استعفی نامه خود نیز تصریح کرده است.

سه: از آن به بعد تا هنگام سقوط جمهوری یعنی مدت چهار سال و چند ماه هیچ نوع قیام گسترده و مسلحانه مردمی بطور دوامدار بر علیه نظام صورت نگرفته، البته به استثنای یک کودتای احتمالی و چند قیام کوچک در چند محل به تحریک پاکستان که همه بدون مشکل به ناکامی مواجه شدند.

5 - محمد داؤد شخص خودرأی و دیکتاتور مزاج بود و درانتخاب همکاران صرف به صداقت شخص دربرابرخودش فکر میکرد!

در مورد خود رأی بودن دیکتاتور مزاجی بطور عموم میتوان گفت که این وجه مشترک اکثر اعضای خانواده مصاحبان میگردد که اعلیحضرت نادرشاه و محمد هاشم خان صدراعظم در راس آنها قرار داشتند و رأی شان تابع هیچ نوع محدودیت نبود، حتی به امر خود حکم اعدام شخص را صادر میکردند و شخصیت های نامطلوب خویش را بدون دلیل برای سالهای متمادی حکم حبس و زندان میدادند. حتی مارشال شاه ولیخان به حیث یکی از محافظه کارترین عضو خاندان، به این نظر بود که نباید برای ملت بیش از حد ، چنانکه خطاب به داکتر عبدالقیوم گفته بود: «شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند...»

شهید محمد داؤد نیز در این مورد جدا از دیگر اعضای خانواده نبود، چنانچه دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی در کتاب خاطرات خود در زمینه می نویسد: «اگرچه او طبع درشت و اعصاب نا آرام داشت، اما پشتکار و آرزوی اعتلای افغانستان را همیشه به سر می پروراند.... پیشانی اش همیشه ترش بود و زمانیکه یک نا آرامی به مملکت پیش می شد، وی را به چهره دیگر می دیدیم. روزی بیاد دارم که به دفتر کارشان رفتم و ورقه عرض پیش کردم، همگی را امر اجراء داد. بسیار خوش به نظر میرسید. جرأت کردم و

برایش گفتم: سردار صاحب پیشانی شما همیشه ترش است. هر زیردستی که می آید، همان مطلب خود را طوریکه شاید و باید به شما بگوید، گفته نمیتواند. من که می بینم بجای اینکه کار خوب شود، کار خراب میشود. چه میشود که در وقت کار وقتی همکاری نزد شما می آید، پیشنهاد شانرا به پیشانی باز بشنوید. اگر طرف قبول بود خوب و اگر نبود، هدایت بدهید که اصلاح شود؛ او طرف من دید و خوشش نیامد و گفت که: "لالگی مرا نکن. تو مردم افغانستان را نمی شناسی، من خوب می شناسم. اگر من با آنها با پیشانی باز و لب خند گپ بزنم، صباح سر شانه های من سوار می شوند."؛ این را که شنیدم گفتم: خوب من این پالیسی شما را خبر نداشتم، اما چیزی که در علم من میرسید، عرض کردم، باقی اش را خودتان می فهمید و بس.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، صفحه 72 و 73)

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که بسیاری کسانیکه محمد داؤد را شخص "دیکتاتور" می نامند، فقط اتکای شان به همین خصوصیت او است، اما آنها فراموش میکنند که این رویه شامل شیوه کاری او برای ایجاد نظم و نسق و تطبیق و رعایت قانون بود که باید یک امر در راس امور در افغانستان چنین رویه را در پیش داشته باشد. در این ارتباط باید از خود پرسید که چرا وقتی موتر پولیس ترافیک را می بینیم، فوری متوجه کاستن سرعت خود میگردیم؟ برای اینکه افسران پولیس بسیار جدی و با هیبت عمل میکنند، اگر آنها با ملایمت و گذشت باشند، در نتیجه راننده ها حتی در همین کشورهای پیشرفته خود را به رعایت قانون چندان مکلف نمیدانند، چه رسد به کشوری که قانون بذات خود مطرح نیست، بلکه زهر چشم امر مافوق است که همه را وادار به تطبیق قانون می سازد.

یکی از خصوصیات ضعیف شهید محمد داؤد واقعاً موضوع انتخاب همکاران بود. او کمتر به هر کس اعتماد میکرد، اما وقتی یک شخص مورد اعتمادش قرار میگرفت، دیگر از او نمی پرسید، بخصوص کسانیکه در لحظات سخت زندگی در کنارش ایستاده بودند. عنصر وفاداری برایش بیشتر ارزش داشت تا عنصر کفایت و کاردانی. به همین دلیل بود که او بعضی اشخاص ناوارد در امور را که در امور کودتا قبول خطر کرده بودند، تا آخر در مقامهای بلند نگهداشت و نخواست اشخاص مسلکی را بجای آنها مقرر کند. استاد محمد عزیز نعیم یگانه برادرزاده و شخص بسیار نزدیک با محمد داؤد در این باره می نویسد: «اشتباه جبران ناپذیر مرحوم محمد داؤد خان، که در نهایت موجب ناکامی اش گردید، عبارت بود از انتخاب نادرست همکاران. او می پنداشت که هر افغان صاحب تحصیل و صاحب نظر حتماً وطنپرست، با درد، با درک و متعهد به اعتلا و پیشرفت افغانستان میباشد و آنچه را به زبان میگویی، به دل نیز باور دارد! او نتوانست تا آخر درک کند که عده ای اینها کمتر وطنپرست و بیشتر تن پرست از آب درآمدند. [مقصد استاد عزیز نعیم اشخاصی است که برای خود برنامه داشتند و بعداً بصورت مخفی با احزاب خلق و پرچم و در نهایت به مسقط الرأس آن یعنی مراجع شوروی از قبل رابطه داشته و یا بعداً در صف آنها و برضد محمد داؤد و نظام جمهوری جبهه آشکار و نهان گرفتند - کاظم]» (مصاحبه اختصاص محمد عزیز نعیم با مجاهد ولس، برگرفته از: "د ولسمل ژوند..."، جلد اول، پشاور، 1389، صفحه 684)

این بود کوتاه سخن در توضیح آنچه مخالفان درباره محمد داؤد و انتقاد بر او بطور عموم بیان میدارند. در نوشته بعدی به حیث "حسن ختام" یعنی ختم موضوع به معرفی یکی از چهره های مهم آن دوره که در انسجام کودتا و نیز به حیث یک مهره فعال دوره جمهوری شریک در قدرت بود و به خود وجه "اعصای پیر" را میداد، ولی در عمل بسوی دیگر حرکت میکرد، مطالبی بعرض خواهیم رسانید.

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم